

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابوالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیمای بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله تعالی فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

یک نکته‌ای را استدراک کنم از مطالبی را که دیروز عرض کردم نسبت به این سرود سلام فرمانده که عرض کردم عنایت الهی است که این‌جور این گسترده شده و همگانی شده از حتی کشورهای دیگر هم اقتدا کردند و آن‌ها هم در جاهای مختلف می‌بینیم که این توجه را به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه پیدا کردند. بعضی تذکر دادند تلفناً که شما این تأییدی که کردید و این‌ها، خب این سرود با آهنگ‌هایی است و این آهنگ‌ها ... حالا من که گوش نکردم حالا با آهنگ‌های آن. مثلاً آهنگ‌های تند هست یا مثلاً ... نه من اصل مطلب را و این توجه به حضرت بقیة الله ارواحنا فداه را که دارد همگانی می‌شود و این‌جور مورد توجه جوان‌ها، نوجوان‌ها، بزرگسالان، میان‌سالان و همه و همه واقع شده این در نظرم بود ولی قبلاً هم من این را عرض کردم و این گلایه‌مندی را از صدا و سیما عرض کردیم اتفاقاً چند روز پیش هم مشرف شده بودیم حرم حضرت عبدالعظیم حسنی علیه السلام، آن‌جا هم یکی از این مسئولین بعضی از قسمت‌های صدا و سیما آن‌جا بودند که از من تقاضا داشتند راجع به یک مطلبی مصاحبه داشته باشم به آن‌ها گفتم من شدیداً از شما گلایه‌مند هستم. بخاطر این‌که برداشتید همه چیز را مخلوط کردید به هم. همین‌که سرو هست آدم اصلاً نمی‌شود نگاه کند شما همه را برداشتید با آهنگ‌های مختلف زندگی علمای بزرگ را که متبری از این‌ها هستند مخلوط به این‌ها کردید. هی آهنگ و آهنگ و آهنگ ... بعد ماه رمضان در سحر بین این دعا و آن دعا یا چیز یک آهنگی کاً باید ... اخیراً توی شبکه‌ی قرآن آدم می‌بیند همین‌جور است. رهبری هم که فرمودند ترویج این امور و چیزهایی که تناسب ندارد، مجالس ائمه عليهم السلام را هم ایشان فرمودند. مجالس ائمه عليهم السلام را هم با این چیزها نباید مخلوط بکنید. و قبلاً هم من این‌ها را عرض کردم. حالا دیروز فراموش کردم که این تقیید را هم دیروز داشته باشم حالا این تقییدی که در سابق بوده قید منفصله‌ای که در سابق بوده این تقیید هست. نه من با آهنگ‌های غیر مشروع آن‌که واضح است. آن آهنگ‌هایی هم که ممکن است حالا مشروع هم باشد ولی تناسب مطلب آخری است. که مرسوم نبوده منقول در سیر ائمه عليهم السلام نبوده که با این چیزها و علمای سلف، بزرگان سلف، این‌ها متحرّز بودند از این امور و این‌ها. بنابراین لااقل بگذارید یک چیزهایی ... شبکه‌ی قرآن را بگذارید اقلاً پاک باشد از این چیزها. دعای سحر را بگذارید از این چیزها پاک باشد. یا این اموری که در رابطه‌ی با ائمه عليهم السلام است و همه می‌خواهند بزرگ و کوچک و همه‌ی سلاقی بالاخره ... و خیال نکند که ترویج

این‌ها به این است که شما ممزوج کنید مخلوط کنید این‌ها را با این امور. نه این راه‌های مختلف دارد برای این‌که جذابیت پیدا بکند و جلب بکند دل‌ها را. بنابراین آن چیزی که من می‌خواستم تدارک کنم این مطلب بود که ان شاءالله امیدوارم که مورد توجه واقع بشود. البته قبلاً هم عرض کردم این‌جا حالا در یک جلسه‌ای بود عرض کردم متأسفانه گاهی این خطاهای این‌چنینی از بعضی از جاهای دیگری که اصلاً متوقع نیست سر زده که حالا آن‌جا هم تذکر داده شده و توبیخ شدند از طرف مسئولین‌شان، ان شاءالله امیدواریم که دیگر تکرار نشود.

خب بحث در این بود که اگر فضول لنفسه فروخت أو لنفسه خرید. یعنی فضول بایع بود و باع لنفسه یا فضول مشتری بود و خرید لنفسه با پول دیگران مثلاً. در این‌جا چگونه می‌شود تصویر کرد صحت این عقد را با حقوق اجازه؟ با اشکالی که قبلاً بیان شد که آن‌چه که اُنشیأ، خب این آقا نمی‌خواهد آن را اجازه کند. آن چیزی که او می‌خواهد اجازه کند لم یُنشأ. این حاصل اشکالی بود که قبلاً گفته شد.

خب شیخ اعظم قدس سره به یک بیانی تصویر کردند و ایشان تصویر جایی را که باع فضولی باشد را با جایی که مشتری فضولی باشد بین‌شان افتراق قائل شدند به بیانی که دیروز گذشت. محقق خوئی قدس سره ایشان بیانی دارند و می‌خواهند بفرمایند که این بیان در کِلا الموردين جاری می‌شود. و موافق با شیخ نیستند که بگوییم بیان آن‌جا با بیان آن‌جا باید متفاوت باشد.

کلمات ایشان در تقارير ایشان هم مختلف نقل شده. و البته ایشان چون دو بار مکاسب را تدریس خارج داشتند. ممکن است که در یک دوره یک‌جوری بیان فرمودند در دوره‌ی دیگر جور دیگری بیان فرمودند. احتمالاً محاضرات دوره‌ی قبل باشد مصباح الفقاهه دوره‌ی بعد باشد. آن چیزی که از کلام ایشان برداشت می‌شود بحسب حالا فهم ما. والله العالم این است که ایشان می‌فرمایند حقیقت بیع را اگر ما به آن توجه کنیم عبارت است از مبادله مالٍ بمالٍ از جهت اضافه‌ی ملکیت. یعنی این مال، مثلاً این کتاب یک اضافه‌ای دارد به زید، این دراهم هم یک اضافه‌ای دارد این هم یک مالی است اضافه‌ای دارد به عمرو. ما می‌آییم این کتاب را با این دراهم، این‌ها را متبادل می‌کنیم در آن اضافه. آن اضافه‌ای که قبلاً آن کتاب به زید داشت آن اضافه را برمی‌داریم و بین کتاب و عمرو ایجاد می‌کنیم. و آن اضافه‌ای را که عمرو با این دراهم داشت، آن اضافه را قطع می‌کنیم بین زید و این دراهم ایجاد اضافه می‌کنیم. حقیقت بیع این است. که تبادل المالین در حیث اضافه‌ای که نسبت به مالک‌های خودش دارد. پس بایع وقتی که می‌گوید بعث یعنی من این‌جور کاری را کردم. اما حالا آن مالک‌ها کی هست؟ این دیگر امرٌ خارجٌ عن حریم الانشاء. آن امر آخری است که ما به جهات دیگر باید بفهمیم یا خود متباین می‌فهمند که حالا منطبقٌ علیه این مالک کی هست؟ پس بنابراین چون این‌چنینی است خب وقتی که بایع آمد گفت من چنین کاری را کردم آقای اصیل متوجه می‌شود که چنین کاری را کرده می‌گوید باشد قبول است. شما خواستید این عوض باشد قبول است.

خب به لبّ واقع وقتی که نگاه کنیم این آقا آمده چه کار کرده؟ اگر این کتاب مثلاً مال زید کتاب‌فروش بوده بدون اذن آن زید کتاب‌فروش این را فروخته به عمرو. خب یعنی چه کار کرده؟ یعنی مبادله کرده این کتاب را با آن دراهم عمرو به این‌که بین این کتاب و عمرو اضافه‌ی مالکیت را انشاء کرده. و بین آن دراهم و زید کتاب‌فروش، بین این دو تا هم اضافه‌ی مالکیت را انشاء کرده. خب در این‌جا آقای مالک آن دراهم که اصیل است خب

بله خودش هم قبول دارد دیگر که این اضافه ایجاد بشود برای آقای کتابفروش. آقای کتابفروش هم بی‌خبر بوده که یک کسی آمد فضولی کرد و چنین کاری کرد. حالا می‌گوید باشد یعنی همان ما آنشسته را من قبول دارم. پس بنابراین بعد از این‌که آن قبول کرد این تبادل در اضافه‌ی ملکیت درست می‌شود. از یک طرف که از اصیل بوده و از این طرف هم که از طرف فضول بوده با اجازه‌ی او درست می‌شود. پس در این ناحیه که مشکلی نداریم.

عین هذا البیان توی ناحیه‌ی مشتری هم هست. حالا اگر کتابفروش یک کسی برداشت پولی را از کسی برداشت. مثلاً یک بچه‌ای پول بابایش، از بابایش اجازه نگرفت اذن فحوا هم نداشت. پول بابای خودش را برداشت آمد رفت یک کتابی خرید، خب این‌جا چکار کرده؟ بعد آن بابا باخبر می‌شود می‌گوید عیبی ندارد. آنفذث. این آنفذث پدر معنای آن این‌جا چی هست؟ یعنی تو آن... با این‌که گفتی تملکث، گفتی ملکث هذا الکتاب بهذه الدراهم، و گفتی قبلث، این‌ها یک معنای التزامی دارد معنای التزامی آن این است که آن آقای بایع آمده گفته است من تبدیل کردم این اضافه‌ی مالکیت این درهم را که مال هر کسی بوده به خودم. و اضافه‌ی مالکیت این کتاب را به تو. خب پدر که می‌آید می‌گوید باشد یعنی من این تبادل بین دو مالکی را که او ایجاد کرده است من این را قبول کردم. این‌جا هم معنای آن این است. آن مطالبی را که شیخ اعظم فرمود که این نمی‌خورد به آن، نه این‌جا هم همین‌جور است. لازم نیست که ما بیایم جور دیگری توجیه بکنیم که شیخ فرموده. که دیروز می‌گفتم نه. آن کتابفروش وقتی که گفته بعث هذا بهذا، معنای همان بعدُ هذا بهذا چه بود؟ این بود که این کتاب را من اضافه‌ی مالکیت و ملکیت این کتاب را تبدیل کردم به کسی که بین او و درهم اضافه‌ی مالکیت است. و اضافه‌ای که بین آن شخص و درهم است آن را تبدیل کردم به این‌که اضافه بین آن درهم و من باشد که کتابفروش هستم. آن هم باز نه بما عثی عثی. بما این‌که مالک است منتها آن‌جا اصیل خودش را مالک می‌داند آن‌جا آن فضول به ادعا یا به هر چیزی یا به سهو و نسیان خودش را مالک می‌داند.

فرمایش محقق خوئی خیلی نزدیک است به فرمایش شیخ. خیلی تفاوت زیادی ندارد. شیخ هم در حقیقت همین‌جور می‌فرمود دیگر. می‌فرمود این تملیک دارد می‌کند به کی؟ در طرف بایع، این دارد تملیک می‌کند در مقابل آن عوض. انشاء بیش از این مفادش نیست. منتها مقتضای عوض بودن او این است که برود در جیب همان که این متاع از جیب او دارد خارج می‌شود. قضاءً لحق المعاوضة و المبادلة. از این طرف هم که وقتی می‌آید می‌گوید تملکث یا ملکث، مشتری فضول، ایشان هم فرمود که چون این نسبت به خودش می‌دهد و می‌گوید تملکث از باب این است که خودش را مالک می‌پندارد. پس بنابراین در حقیقت... چون خودش را مالک می‌پندارد، پس مالک بودنش می‌شود حیثیت تقییدیه. و گفتیم که هر جایی که حیثیت تقییدیه بود در حقیقت آن طرف اضافه است آن موضوع است. پس مشتری هم دارد می‌گوید من قبول کردم که این متاع بیاید در کیسه‌ی مالک. منتها خودش را مالک... این دیگر خارج است از آن هست. خودش را مالک می‌پندارد.

حالا همین حرفی که شیخ رضوان‌الله علیه در این‌طرف زده در طرف مشتری زده آقای خوئی در هر دو طرف آمده می‌زند. البته نه به این عنوان که حیثیت تقییدیه فلان است. ایشان به حیثیت تقییدیه اشکال کرده. اما روح حرف همان است که ایشان می‌فرمایند که این بیع معنای آن این است که تبادل در طرف اضافه‌ی مالکی دارد انجام می‌شود. یعنی مالک‌های این دو تا را، این اضافه‌ی این شیء را به این مالکی که قبل داشت برمی‌دارد به

یک مالک جدید. و اضافه‌ای که این با یک مالکی داشت برمی‌دارد به یک مالک جدیدی اضافه می‌کند. این تبادل در این حیثیت دارد انجام می‌دهد روی عنوان مالک. منتها خودش را مالک می‌پندارد. هم در ناحیه‌ی بایع می‌توانیم این حرف را بزنیم هم در ناحیه‌ی مشتری می‌توانیم این حرف را بزنیم. بنابراین این تفصیل مرحوم شیخ اعظم قدس سره تمام نیست که ایشان فرموده. این فرمایشی است که ایشان در مصباح الفقاهه نقل فرمودند.

بعد ایشان رضوان‌الله علیه ...

س: ??? اشکال می‌کنید یا قبول می‌کنید؟

ج: حالا هنوز تتمه‌ی کلام ایشان را هم عرض بکنیم.

بعد ایشان برای این فرمایش خودش منبّهات و موصّحاتی ذکر فرموده. که یکی از امتیازات محقق خوئی قدس سره هم همین هست که ایشان اشباه و انظار و منبّهات و موصّحات و نواقض و فلان و این‌ها را خوب مسلط است و این‌ها را به عنوان شاهد بیان می‌کنند در جاهایی. این‌جا هم حالا موصّحاتی بیان فرمودند.

می‌فرمایند که «و من الموضحات لما ذكرنا أنّه إذا أعطى أحدٌ ديناراً لشخص و كُله في شراء متاع و اشتبه الوكيل و قصد الاستبراء لنفسه ثمّ الالتفت بذلك فإنّه لا شبهة في كون البيع للموكل»

زید مثلاً فرض می‌کنیم که یک دینار می‌دهد به عمرو می‌گوید وگُلّک برای این که بروی فرض کنید این کتاب مکاسب را برای من بخری. پس زید موکّل است عمرو وکیل است که برود کتاب مکاسب را برای خودش بخرد. این عمرو که آمد در کتاب فروشی، سهی و یادش رفت که الان ??? پول آن دستش بود و این‌ها آن‌جا قصد الاستبراء لنفسه. خیلی هم خوشحال که ما هم الحمدلله برای خودمان مکاسب خریدیم. اشتر المکاسب لنفسه. حالا از شما سؤال می‌کنیم که این معامله درست است یا باطل است؟ اگر درست است مال کی هست؟ این مکاسب‌ها الان مال کی هست؟ مال آن زید است که موکّل بود یا مال وکیل است. می‌گویید مال موکّل است. چه جوری درستش می‌کنید که مال موکّل هست؟ این وکیل که برای خودش نسی و برای خودش خریده. راه درست کردن آن چی هست؟ خب راه درست کردن آن این است که این در واقع نظرش چه بوده؟ برای آن که مالک این پول هست من دارم این اضافه‌ی مالکیت بین این پول و هر کسی را که مالک آن هست را تبدیل می‌کنم و این اضافه را ایجاد می‌کنم بین این کتاب فروش و بین اضافه‌ی مالکیتی که کتاب فروش با کتاب دارد آن را دارم می‌آورم برای کسی که مالک این دراهم بوده. لبّ آن این است. حالا آن‌جا خیال می‌کرده در اثر فراموشی که من هستم آن شخص.

س: این با بحث ما فرق می‌کند.

ج: ذرّه مثقالی فرق نمی‌کند.

س: این‌جا قصد قطعی می‌کند لنفسه می‌خرد.

ج: خب بهتر. پس آن جایی که واقعاً نسی و برای خودش دارد می‌خرد. اصلاً فراموش هم کرده که این پول مال موکّلش هست. یادش رفته خیال می‌کند پول خودش هست. و آمده حالا خریده. شما می‌گویید این‌جا آقا این ??? خب برو دوباره به کتاب فروشی. باید بروی

دوباره برگردی به کتاب‌فروشی، بگویی آقا من اشتباه کردم دوباره بیا معامله را انجام بدهیم از سر. یا نه می‌گویند همین معامله درست است؟ از هر فقیهی که بروید بپرسید ایشان می‌فرماید که ... همه می‌گویند که این معامله درست است و این کتاب‌ها هم مال موکل هست. راه درست کردن آن چی هست؟ غیر از این که ما گفتیم می‌شود درستش کرد؟

س: ??? اگر شما می‌خواهید اثبات آقای خوئی را بکنید در مقابل ناهین اصل صحت، احتجاج آقای خوئی ??? که می‌گوید ??? قبول داری این‌جا؟ پس به طریق اولی پس جاهای دیگر هم قبول داشته باشید.

ج: الجواب. ما که راه شیخ را اشکال کردیم پس بنابراین نمی‌شود گفت از راه شیخ. فعلاً هم روایت محمد بن قیس را فرض کنید نباشد. عقلاء، فقهاء، مردم، چه‌جوری درستش می‌کنند این‌جا؟ مردم که از محمد بن قیس خبر ندارند. مردم همین‌جوری درست می‌کنند. می‌گویند آقا این اگر خودش گفته، این مقصودش چی بود؟ مقصودش این بوده که این کتاب برود توی کیسه‌ی کسی که این پول مال او هست. این پول هم بشود طرف اضافی ملکیت آن کسی که کتاب مال او بوده. لبّ آن این توی ذهنش بوده. حالا خیال می‌کرده آن کسی که حالا دراهم مال او هست خودش هست و این دارد می‌آید این‌جا. اشتباه در تطبیق کرده.

س: اضافی ملکیت چه خصوصیتی دارد غیر از معاوضه؟ اگر همین صرف معاوضه را قصد کرده باشد اضافی ملکیت این‌جا خصوصیت....

ج: تبدیل در اضافی ملکیت است و معاوضه هم یعنی همین. چیز دیگری نیست. معاوضه یعنی همین.

س: اگر آن اضافی ملکیت را اضافه بفرمایید آن وقت آن‌جا برای این که خودش را به قید خودش ... همان مطلبی که دیروز فرمودید آخر وقت، اگر به قید این که خودش را آن‌جا مالک دیده آن را چه‌جوری ???

ج: اگر مقید کند بله.

س: نه حرف آقای خوئی را دارد ???

ج: بله می‌دانم. آن گفت که حیثیت تقییدیه. آقای خوئی آن‌جا جواب داد که حیثیت تقییدیه دو جور است.

س: خود آقای خوئی همین حرف را می‌زند. می‌گوییم آقای خوئی کسی که غاصب است برای کی می‌فروشد؟ برای مالک می‌فروشد یا نه؟ مالکی که می‌گوید من هستم و لا غیر. کدام است؟

ج: نه می‌گوید ببینید آن یک فرض نیشقولی هست که یک آدمی حرف ...

س: ???

ج: می‌دانم. از چه باب؟ ببینید بعضی چیزها در ضمیر ناخودآگاه هست. یعنی توجه ندارد. ببینید مثل این که شما همه‌ی قضایایی را که الان شما دارید می‌گویید شما حکم را ببرید

روی مفهومی که در ذهن شما هست. ولی چرا؟ اصلاً محال است که حکم بیاید روی خارج. آن در خارج؟؟ بیرون است این مفهوم مال توی ذهن است چه طور این می‌رود آن‌جا؟ این می‌آید روی موضوعی که در ذهن است. این را فیلسوف می‌فهمد. و آدم‌های متعارف توجه به این ندارند. ولی این یک امر واقعی است که این چنینی هست. حالا تحلیل آن، این‌جا ایشان می‌گوید آقا آدم ... خیلی باید آدم شاد و نادری باشد بما عنی من به این کار ... نه از باب این‌که مالک است دارد این کار را می‌کند. این تحلیل‌هایی که می‌کنند بر اساس تعارف است. اما اگر قبول می‌کنند همان شیخ فرمود خودش که حالا اگر کسی آمد شد عن الناس و گفت من نه اصلاً به این شکل می‌خواهم انشاء بکنم خب ایشان هم گفت که ما ملتزم می‌شویم که باطل است. ایشان هم ممکن است بگوید ما ملتزم می‌شویم باطل است.

س: چون سابقاً می‌فرمودید که متعارف شراء در ذمه هست دیگر. این‌که یک پولی دست بگیرد بگوید این را من مقابل آن قرار دادم، متعارف شراء در ذمه است. این چه جوری تصویر پیدا می‌کند در شراء از ذمه؟

ج: فضولی ... نه

س: فضولی که مال را گرفته. منتها در موقع شراء، شراء به همین مال خاص شراء بذمه؟؟؟ چون متعارف هم اتفاقاً همین است. این‌جا چه جوری؟؟؟ پیدا می‌کند؟ که من؟؟؟

ج: بله آن‌جا هم همین است. می‌گوید ذمه‌ی کسی که ...

س:؟؟؟

ج: چرا دیگر، آن‌جا همین است یعنی ذمه‌ی مالک. ولی مالک هستم. من مصداق آن هستم.

س:؟؟؟

ج: من که می‌گویم از باب همان تطبیق هست.

س:؟؟؟

ج: چرا دیگر، آن‌جا هم از باب تطبیق است دیگر.

س: آن‌موقع پول را دست گرفته شما می‌گویید آقا این پول چون مالک اصلی آن یک کسی دیگر است؟؟؟

ج: نه آن‌جا هم یادش رفته آخر، آن چه حرفی هست که شما می‌فرمایید. بین ذره منقال... این صد تومانی که دستش هست یادش رفته که مال دیگری هست. یقین دارد که مال خودش هست. خب می‌آید می‌گوید آقا... آن چه فرقی می‌کند با آن ذمه؟

س: نه آن‌جا هم می‌گوید ذمه‌ی من مشغول می‌شود.

ج: ذمه‌ی من از باب این‌که منطبق علیه می‌بیند. این‌جا هم می‌گوید پول خودم را دارم به او می‌دهم. بعد که تمام شد می‌آید از مغازه بیرون، می‌گوید پول مردم بود.

س: ??? ما ذمه‌ی افراد داریم اما ذمه‌ی مالک که نداریم.

ج: چرا؟

س: مالک ملک داریم این واقعیتش یک مالکی دارد این را من برای مالک واقعی می‌فروشم. این تصویر دارد ذمه قائم به فرد است ذمه که قائم به عنوان نیست که.

ج: بله. ولی آن فرد واقعی. مالک.

س: ???

ج: بله دیگر. بابا ذمه الان من دارم به صد تومان در ذمه‌ی آن که مالک است آن که مالکی است که می‌خواهد بپردازد. و این مبیع و این متاع به او منتقل می‌شود. ذمه‌ی کسی که این متاع به او منتقل می‌شود. این جوری هست دیگر. به کی دارد منتقل می‌شود؟ به مالک واقعی.

س: این تحلیل عرفی هست حاج آقا؟ ما می‌خواهید عرف را بازخوانی بکنیم می‌گوییم که عرف چنین تحلیلی دارد

ج: بله.

خب این یکی.

س: ???

ج: یادش رفته.

س: اذن داده برای خود مالک ???

ج: بله ولی یادش رفته. آن جا می‌گویند که چه جور درست می‌کنید؟ می‌گویید که بله معامله درست است؟ راهی غیر از این بیان دارد؟ که گفتیم؟ نه. پس این بیان این جا هم می‌آید دیگر. این یکی از موصّحات و منبّهات است. اگر این‌ها را منکر هستی، خیلی خب.

و أوضح من ذلک. حالا اگر یک خرده توی این شک دارید. مثال واضح‌تری برای شما می‌فرمایند. «و أوضح من ذلک أنّه لو ابتاع زید متاعاً من عمرو لموکلّه فتخیل عمرو أنّه اشتراه لنفسه فوجّه الانشاء الیه و قال بعثک هذا المتاع و قیل زید ثم انکشف أنّه قد اشتراه لموکلّه فإنّ ما قصده البایع من کون الاشتراء لعمرو، لا یضّرّ بحقیقه البیع» در آن مثال قبلی چی بود؟ آن جا وکیل اشتباه کرده بود. این جا نه وکیل اشتباه نکرده این جا وکیل آمده برای موکلش دارد می‌خرد. توی ذهنش این است که برای موکلّم دارم می‌خرم. اما بایع خیال می‌کند که برای خودش دارد می‌خرد. اتفاقاً سید هم هست خیلی هم قیمت مناسب‌تر از آن ??? خیلی هم پایین‌تر دارد حساب می‌کند. چون خیال می‌کند که برای این است. که اگر می‌دانست برای آن هست این چیز را انجام نمی‌داد. حالا در این جا شما می‌گویید معامله درست است. با این که این جناب بایع قصد کرده چی را؟ قصد کرده که من بعث به همین آدم. که این در واقع وکیل است و آمده دارد برای موکلش می‌خرد. منتها نمی‌گوید که من برای موکلّم دارم می‌خرم. آن قصد کرده انشاء به خود این را، ولی این آقا واقعاً دارد برای موکلش می‌خرد. حالا ما از شما سؤال می‌کنیم این جا این معامله

درست است یا باطل است؟ هیچ فقهی این‌جا نمی‌گوید این معامله باطل است. و هیچ فقهی هم نمی‌گوید این برای وکیل است. برای همین آقا. خب توضیح آن چه هست؟ تعبُّد است؟ مردم این را چه جور می‌گویند؟ ما کاری به روایات نداریم. صرف‌نظر از روایات. مردم چه جور این را تحلیل می‌کنند می‌گویند درست است عیبی ندارد؟ می‌گویند این آقا این را در واقع به کی فروخته؟ این آقا در واقع این متاع را به صاحب آن ثمن فروخته. مبادله کرده است این اضافه‌ی ملکیت این کتاب را به اضافه‌ی ملکیتی که بین یک نفری با آن ثمن هست. این، این قصدش بود منتها در مقام تطبیق خیال کرده... رفته وارد مسجد شده به امام حاضر، الله اکبر، خیال می‌کرده که زید است. بعد حالا می‌بینید عمرو هست. اما اقتداء به همین امام حاضر کرده ولی خیال می‌کرده امام حاضر زید است. این‌جا هم مثل آن‌جا می‌ماند. این خیال می‌کرد طرف نمی‌دانم اضافه‌ی ملکیت این آقا است. اما قصدش آن‌که واقعاً طرف اضافه‌ی ملکیت است.

پس بنابراین این مثال‌ها و بعضی مثال‌های دیگری که وجود دارد ایشان می‌فرمایند که این‌ها منته‌ انسان است که توجیه این‌ها همین است عند العرف. که دو مقام قائل هستند دو مرحله قائل هستند یک مرحله‌ی انشاء هست یک مرحله چیزهایی که خارج است انشاء هست. و تطبیقاتی است که در ذهن‌ها وجود دارد و افراد تطبیق می‌کنند. پس بنابراین ...

س:؟؟؟ این آقا دارد به یکی دیگر می‌فروشد ولی مال کسی دیگر که معامله نشده این‌جا.

ج: نه ما این مثال‌ها را برای چی داریم می‌آوریم؟ برای این‌که توجه کنیم آن چیزی که انشاء روی آن می‌رود آن غیر از آن فرد و آن خصوصیت است. وقتی این را درست کردید این دوئیت درست شد تصویر در همه‌ی این موارد دیگر درست می‌شود. که دیگر پس مشکل عقلی، مشکل عقلانی دیگر ندارد که با اجازه درست بشود. این می‌آید اجازه می‌کند کدام را؟ نه آن تطبیق را، می‌آید اجازه می‌کند آن چیزی را که او انشاء کرده. و آن دیگر مشکلی ندارد.

س: عرف این معامله را قبول نمی‌کند.

ج: من گمان نکنم. شما الان یعنی یک موکلی کسی را وکیل کرده وکیل رفته خریده بعد یادش رفته آن موقع خیال می‌کرده ... عرف می‌گوید برو دوباره معامله کن؟ این باطل است؟ یا می‌گویند آقا درست است دیگر.

س: مثال دومی.

ج: مثال دومی هم عین همان است. هیچ فرقی نمی‌کند. مثال دومی هم همین‌طور است این خیال می‌کرده که این آقا است. خب گفته بعثک، و خیال می‌کرد که برای خودش هست بعد بان که نه این وکیل بوده و این ملاحظاتی که کرده و ارزان‌تر به او فروخته و با احترامات و فلان و این‌ها اگر می‌دانست او هست که اصلاً چنین احتراماتی نمی‌کرد چنین ...

س: چون نمی‌خواسته بفروشد به فلانی. عرف می‌گوید من دوست نداشتم به فلانی بفروشم.

ج: حالا فروختی دیگر، کاری دیگر نمی‌توانی بکنی، به ریشش بند شده. این کاری نمی‌تواند

بکند چون معامله درست است. هیچ عرفی گمان نکنم غیر از این بگوید در این جا این مثال‌ها را. پس بنابراین این‌ها منتهات و موضّحاتی است برای این که مسئله این چینی هست. یعنی دو لایه دارد. یک لایه‌ی آن انشاء می‌شود یک لایه‌ی آن تطبیق است و آن که انشاء می‌شود و قبول می‌شود آن هست و آن را قبول می‌کند. خب این تا این جا.

پس بنابراین همین حرف را هم ایشان می‌گویند که ما در آن طرف می‌زنیم. این فرمایش این بزرگوار. یک فرمایش دیگری هم فقط در مقام مانده که مال حضرت امام قدس سره هست که ببینیم.

و صلی الله علی محمد و آل محمد.